

## ادب و هوش سرشار

در زمانی که امام حسن (ع) هفت سال سن داشتند، همراه پیامبر (ص) به مسجد می رفتند.



در زمانی که امام حسن (ع) هفت سال سن داشتند، همراه پیامبر (ص) به مسجد می رفتند. بعضی وقت ها مطالبی را که بر پدر بزرگ گرامی شان وحی شده بود، از زبان ایشان می شنیدند. امام حسن (ع) همه ی مطالبی را که شنیده بودند، با دقت حفظ می کردند. وقتی که به خانه ی خودشان بر می گشتند، همه ی مطالبی را که از پیامبر (ص) شنیده بودند و حفظ کرده بودند، برای مادر بزرگوارشان حضرت زهرا (س) تعریف می کردند.

یک بار حضرت علی (ع)، وقتی این مطالب را از زبان همسر گرامی شان حضرت زهرا (س) شنیدند به ایشان گفتند: این مطالب را الان پیامبر (ص) در مسجد بیان فرمودند، شما که در منزل بودید، پس چطور اطلاع پیدا کرده اید؟ حضرت زهرا (س) در پاسخ همسر بزرگوارشان امام علی (ع) گفتند: این مطالب را از زبان فرزندان حسن (ع) شنیده ام. یک روز وقتی که امام حسن (ع) از مسجد به خانه برگشتند، حضرت علی (ع) در گوشه ای از خانه، خودشان را پنهان کردند. امام علی (ع) می خواستند ببینند فرزندان امام حسن (ع)، امروز چه مطالبی را از زبان پیامبر (ص) شنیده و حفظ کرده است.

می خواستند وقتی امام حسن (ع) آن مطالب را برای حضرت زهرا (س) تعریف می کند، بشنوند.

امام حسن (ع) وقتی که نزد مادر گرامی شان حضرت زهرا (س) رفتند، تا مثل همیشه مطالبی را که از پیامبر شنیده بودند تعریف کنند، متوجه شدند که نمی توانند راحت حرف هایشان را بزنند.

حضرت زهرا (س)، وقتی که دیدند امام حسن (ع) به سختی حرف می زند با تعجب پرسیدند: پسر، حسن جان! چرا زبانت می گیرد؟ امام حسن (ع) در پاسخ مادرشان گفتند: مادر جان، تعجب نکنید. احساس می کنم الان شخصیت بسیار بزرگواری در گوشه ای از خانه پنهان شده و دارد به حرف هایم گوش می دهد. برای همین نمی توانم راحت حرف بزنم. حضرت علی (ع) که تا آن وقت در گوشه ای پنهان شده بودند، با شنیدن این حرف فرزندان بیرون آمدند، و در حالی که می خندیدند امام حسن (ع) را در آغوش گرفتند و بوسیدند.